

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) و در تصویر ورود من الجانبین است. ایشان ملاک را در این قرار می‌دهد که هر يك از دو حکم متوقف بر عدم دیگری شود یعنی ورود من الجانبین جایی است که اگر حکم اول باشد باید دیگری نباشد یا اگر حکم دوم باشد اولی نباید باشد. لذا خارج از این ملاک، ورود من الجانبین معنا ندارد و معقول نیست. منتهی فرمودند این عدم، تصوراً اقسامی دارد.

يك قسمش عدم فعلی بود که فرمودند مستلزم دور است و چنین چیزی نداریم. لذا عنوان ورود من الجانبین در قسم اول محال است و معنا ندارد. اینجا علم به کذب احدهما داریم یا اولی متوقف بر عدم دیگری است یا دومی متوقف بر عدم اولی است. نمی‌شود هر کدام بر عدم دیگری متوقف باشد تعارض پیش می‌آید پس باید سراغ قواعد تعارض برویم.

فرض دوم عدم لولایی است. عدم لولایی یعنی لولا آن حکم اول این معدوم است و مقتضی ندارد پس اگر اولی متوقف بر عدم لولایی دومی است و دومی هم متوقف بر عدم لولایی اولی است نتیجه این است که هیچ کدام فی نفسه اقتضا ندارد و در نتیجه اگر هیچ کدام فی نفسه اقتضا ندارد هیچ يك به مرحله‌ی فعلیت نمی‌رسد لا تعارض و لا تزام.

قسم سوم

عمده قسم سوم و مهم‌تر از آن قسم چهارم است. طبق برداشتی که ما عرض می‌کنیم قسم سوم را خوب دقت کنید^[1]؛ قسم سوم این است که هر کدام مقید به عدم فعلی دیگری است منتهی عدم فعلی قسم اول عدم فعلی مطلق بود قسم سوم عدم فعلی مقید است. می‌فرماید اگر حکم اول مقید به عدم حکم دوم مخالف باشد منتهی يك وقت می‌گوئیم حکم اول مقید است به اینکه حکم دومی نباشد که همان صورت اول است. اما در صورت سوم می‌گوئیم حکم مخالفی که دارای قیدی باشد که این قید سبب شود حکم دوم محکوم حکم اول بشود چنین قیدی نداشته باشد.

عبارت ایشان در قسم سوم این است «أن يكون الدليلان متكفلين لحكمين مقيدین بالعدم الفعلي للآخر لا العدم اللولائي للآخر» این روشن است که هر کدام به عدم فعلی دیگر مقید هستند. «إلا أنه لا يكون مقيداً بعدم المخالف مطلقاً، بل يكون كل منهما مقيداً بعدم حکم» وجود هر کدام مقید به عدم حکمی است. آن حکم چیست و چه خصوصیتی دارد؟ «بممتاز ذلك الحكم على الحكم الأول في أنه ليس مقيداً بقيد الأول الذي يقتضي محكوميته للأول» دومی دارای قیدی است که به سبب آن قید محکوم اولی باشد نیست.

اگر دومی قیدی داشته باشد که به وسیله این قید محکوم اولی است، یعنی وقتی اولی آمد اول بر این حاکم می‌شود و این را از بین می‌برد این مورد نظر نیست. می‌خواهند به نحوی تصویر کنند که این عدم فعلی دارای قیدی که به وسیله‌ی آن قید محکوم اولی باشد نباشد. به طوری که وقتی چنین قیدی را نداشت بتواند بر حکم اول مقدم بشود.

یک فرض این است که دومی قیدی دارد که این قید سبب می‌شود اولی مقدم بر او بشود. بگوئیم يك حکمی مقابل این حکم وجوب حج هست به نام وجوب وفای به نذر این قیدی دارد که وقتی این قید مطرح است آن اولی حاکم بر این است. می‌گوئیم نه، چنین قیدی ندارد. از این راه می‌خواهیم محکوم بودن هر کدام در مقابل دیگری را از بین ببریم. از این راه می‌خواهیم بگوئیم هیچ کدام بر دیگری تقدم پیدا نمی‌کند. اگر فرض اول که عدم فعلی مطلق است حکم اول مقید بر عدم دومی است، دومی هم مقید بر عدم دومی و دور لازم می‌آید، اما فرض ما این است که هم وجوب حج و هم وجوب وفای به نذر قیدی دارد و هر کدام مقید به عدم دیگری می‌شوند اما عدم يك حکم با این قید.

در قسم دوم می‌گفتیم عدم لولایی که نسبت به حکم اول بود اما در این قسم سوم می‌گوئیم عدم يك حکم مخالفی که قیدی دارد که این قید از قبیل قیودی نیست که آن حکم اول بر او حاکم باشد. و بالعکس اولی هم قیدی دارد که با وجود آن قید حکم دومی بر او حاکم نیست. هیچ کدام بر دیگری حاکم نیست. یا باید مسئله‌ی تعارض را مطرح کنیم و بگوئیم این دو دلیل هر کدام يك قیدی دارند که به برکت آن قید وجودی دارند که ربطی به او ندارد. اگر آن قید محکوم این حکم را نسبت به آن حکم اول می‌کرد، یا حکم اول را نسبت به حکم دوم، اینجا حکومت من الجانبین می‌شد. بخواهیم بگوئیم هر کدام يك قید مستقلاً دارند که مسئله‌ی محکومیت نسبت به دیگری را مانع می‌شود و در نتیجه نمی‌گذارد دیگری بر او مقدم بشود پس هیچ کدام بر دیگری تقدم ندارد مسئله‌ی تعارض مطرح می‌شود. معنای سوم در قسم چهارم روشن‌تر می‌شود.

فردا شهادت موسی بن جعفر (علیهما السلام) است و روز شنبه هم که مبعث است. عمده این بحث‌ها برای قسم چهارم که در این قسم دو سه وجه فنی برای تقدیم وجوب حج و وجوب وفای به نذر ذکر شده که البته در این کتابهای چاپ اولی که داریم يك غلطی هم دارد. این را بگویم اگر خواستید مطالعه کنید در يك جایش دارد «و هذا وجه آخر من الوجوه الفنيه للتقديم وجوب وفاء بالنذر» کتاب ما اینطور دارد. عبارت باید اینطور باشد که «لتقديم وجوب الحج على وجوب الوفاء» کتاب ما سقط دارد که باید اصلاح شود^[2].

حدیث اخلاقی هفته

به مناسبت شهادت امام کاظم (علیه السلام) حدیثی می‌خوانم و آن اینست که «يا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةِ فِي الدِّينِ» اگر کسی سه چیز را از خدا بخواهد یعنی سه چیز را دنبال کند؛ یکی آرامش با قطع نظر از مال، این غنا نه غنای مالی و ثروتی است بلکه غنای روحی است بدون اینکه مال و اموالی داشته باشد این در خودش احساس غنا کند، این يك. و بخواهد قلبش را از حسد پاک کند که همه‌ی ما کم و بیش گرفتار این هستیم، خود انسان هم احساس می‌کند هر کسی به يك نحوی. سوم سلامت در دین است، انسان دینش درست باشد، عقایدش درست باشد و در دین سالم بماند و نیاید امروز شدیداً مدافع دین باشد و دو روز بعد شدیداً مخالف دین باشد، که واقعاً این هم از گرفتاری‌هایی است که بیشتر متوجه ما طلبه‌هاست. مردم عادی يك دین عوامانه‌ی باصفایی دارند تا آخر هم نگه می‌دارند خیالشان هم راحت است ولی ما گرفتار این خطر هستیم، خودمان را دین‌شناس می‌دانیم تمام هزار سال گذشته‌ی روحانیت را زیر سؤال می‌بریم و تا حالا اینها نفهمیدند ولی اول کسی که دارد دین را می‌فهمد من هستم، این را در زمان خودمان داریم.

حضرت به هشام می‌فرمایند کسی که این سه چیز را طلب می‌کند «فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يَكْمَلَ عَقْلُهُ» خیلی عجیب است می‌گوید در دعاهايش و در تضرعش در پیشگاه خدای تبارك و تعالی این باشد خدا عقلش را کامل کند.

گاهی اوقات به يك كسى می‌گوئیم خدا يك عقلی به تو بدهد بدش می‌آید! در حالی که این بهترین دعاست، این بالاترین دعاست. انسان باید در رأس ادعیه‌اش همین باشد که خدا عقل او را کامل کند، بعد حالا اگر عقل کامل شد چه می‌شود؟ «فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ» کسی که عاقل بشود خدا او را قانعش می‌کند نسبت به آنچه که او را کفایت می‌کند، هر چه دارد نسبت به او قانع است از لباس، منزل، مرکب، همسر، گاهی اوقات بعضی از طلبه‌ها خانم‌هایشان می‌گویند که ما همه جور داریم زندگی را برای شوهرمان اداره می‌کنیم ولی درد دلش را باز می‌کند می‌گوید تو چرا سواد نداری! تو چرا لیسانس نداری؟ این واقعاً خیلی عجیب است، ندارد که نداشته باشد، البته اگر داشته باشد خوب است حالا که ندارد نباید سرکوفت بزنید، یا انسان يك مقداری موقعیت پیدا می‌کند مسئولیتی در این نظام پیدا می‌کند، يك مقداری برو بیا پیدا می‌کند و احترام پیدا می‌کند و به خانواده‌اش می‌گوید خانواده‌ی تو دیگر خیلی با ما رفت و آمد نکند مناسب ما نیست، اینطور ست اینهایی که من می‌گویم متأسفانه در بعضی از ما واقع شده الحمدالله نادر است ولی یکی هم مضر است.

این قاعده که انسان قانع به ما یکفیه باشد همسر صالحی دارید قانع به او باشید، فکر نکنید نسبت به تغییر او، تضعیف او، خانه‌ای دارید حالا وسیع است یا وسیع نیست، قدیمی است یا جدید، من در احوالات مرحوم شهید صدر همین روزها می‌دیدم که ایشان در موقع شهادتش همان وسایلی در زندگی‌اش بوده که در موقع ازدواجش به خانه آورده، خیلی عجیب است. یعنی هیچ زیاد نشده، در يك خانه‌ی آجاره‌ای در نجف با اینکه با حضور مرحوم آقای خوئی که استاد ایشان بود و سایر اساتید مرجعیتش داشت در عالم شیعه مطرح می‌شد اما این چنین بود، در لباسش، خادمش نقل می‌کند که همان لباس بود و لباس‌های متعددی آن چنانین داشت. این نه از باب اینکه بخواهد زهدفروشی کند، این قانع است و می‌گوید برای من کافی است.

باز این خاطره را عرض کنم این منزلی که مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) زندگی می‌کردند مال والدهی ماست ولی امکاناتش خیلی بد بود اولاً زیرزمین ندارد و اتاق‌هایش هم بسیار مشکل دارد. یکی از مقلدین ایشان که برای حساب و کتاب می‌آمد، این قضیه مال سال 73 و 74 هست، آن موقع وقتی حساب و کتاب کرد و خمسش را داد گفت من می‌خواهم يك منزل خیلی خوبی در سمت سالاریه قم 400 - 500 متر به هفتاد میلیون از پول پاك شدهی خمس خودم برای شما بخرم، این کجاست که شما زندگی می‌کنید، پدرم به ایشان فرمود اگر می‌خواهی من خوشحال شوم همین هفتاد میلیون را بده من بگذارم روی شهریه و به طلبه‌ها بدهم! و حاضر نشد جایش را عوض کند.

حالا نه اینکه این تصنعی بود، بزرگان ما همه همینطور هستند، حالا کم و بیش ... بزرگان ما اینها که در مراحل علم واقعاً... طلبه اگر در مراحل علمی بخواهد به جایی برسد باید نسبت به دنیا قانع باشد، این قناعت خیلی مسئله‌ی مهمی است. قناعت در خانه، قناعت در مرکب، قناعت در اموال، قناعت در مقام، گاهی اوقات انسان ناراحت می‌شود که چرا فلان مجلس من را دعوت نکردند؟ بهتر، و قتم از بین نمی‌رود و کار می‌کنم، فلان جا من را ...، اینها چیزهایی است که نقصان عقل منشأش می‌شود، اینها نقصان عقل است که انسان ناراحت می‌شود عصبانی می‌شود چرا شأن من کذا، بزرگان ما رسول اکرم (ص) را یا ائمه طاهرين را اهانت می‌کردند ولی آنها کجا داریم که اینها بگویند شأن ما را چه کردند! مگر آن شأن معنوی الهی‌شان را، از آن شکوه می‌کردند که يك عده غصب کردند ولی اگر کسی اهانت می‌کرد برایش دعا می‌کردند که خدا هدایتش کند.

من عرض می‌کنم این مسئله‌ی قناعت «وَمَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ» یعنی آدم عاقل قانع است، آدمی که قانع نیست عاقل نیست، «وَمَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَغْنَى» کسی که به آنچه کفایت می‌کند، حالا غذا نان خشک باشد چلوکباب درجه يك باشد بهتر از او باشد برایش فرق نکند هر چه بود استفاده کند، این استغنی. «وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يَدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا» و کسی که آن مقداری که کفایت می‌کند او را قانع نباشد، بگوید به جای يك خانه باید دو تا باشد، به جای يك ماشین چند تا باشد، و دائماً در امور مختلف این ازدیاد طلبی که یکی از خصوصیات نفس انسان است. این «وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يَدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا» یعنی هیچ وقت طعم غنا را نمی‌چشد.

سه مطلب در ابتدای حدیث هست «من اراد الغنا بلا مال و راحة القلب من الحسد و سلامة الدين» شرط هر سه این است که مکمل عقل هستند، دعایش این باشد اگر بخواهیم حسد از ما دور بشود باید از خدا بخواهیم که عقل ما را تکمیل کند، عقل که کامل شد انسان می‌گوید آن خدایی که این علم را به این رفیق ما داده من هم اگر زحمت بکشم به من می‌دهد، من چرا بگویم چرا او دارد؟

حسد به این معناست که انسان بگوید چرا او دارد؟! چرا او این مراتب علمی را دارد، این دلش می‌خواهد که او نداشته باشد، عقل می‌گوید تو خوشحال باش از اینکه او به این مرحله رسیده تو هم از خدا بخواه که به تو هم بده، تو هم تلاش کن، این می‌شود کمال عقل، تکمیل عقل، این دعا شرط برای همه‌ی این امور است هم حسد از انسان از بین برود، هم دین انسان سالم بماند، این خیلی مهم است از این آسان نگذریم نمی‌دانیم چه سر ما می‌آید و در آینده چه پیش خواهد آمد؟ ولی وقتی خدا به انسان عقل نورانی بدهد دینش را هم حفظ می‌کند^[3].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] در پراکنش عرض کنم این قوت فکر اصولی است که این مباحث را به میدان می‌آورد و مبدا در ذهن شریف‌تان بگویند اینها چیست که مطرح می‌شود؟ عرض کردم در بحث وجوب حج و وجوب وفای به نذر طبق قسم چهارم چند وجه فنی برای تقدیم وجوب حج بر وجوب وفای به نذر ذکر می‌شود. اگر کسی توهم کند که این بحث‌ها بحث‌های زائد علم اصول است صحیح نیست. ما برای تقدیم وجوب حج بر وجوب وفای به نذر روایتی نداریم در حالیکه این مسئله واقع شده. کسی نذر می‌کند عرفه همیشه در کربلا باشد. کسی نگوید این نذر باطل است چون متعلق نذر که کربلا و عرفه است رجحان دارد و فقیه نمی‌گوید این نذر باطل است. بین وجوب حج و وجوب وفای به نذر تعارض جاری نیست چون یقین داریم شارع هم اصل وجوب حج و هم وجوب وفای به نذر را جعل کرده، پس لا محاله باید در باب تزاحم بیاوریم. در باب تزاحم، کدام مقدم است؟ روی چه مبنا و روی چه جهتی وجوب وفای به حج بر وجوب وفای به نذر مقدم است؟ باید وجه فنی داشته باشد و وجه فنی‌اش از همین رهگذر است. ما به قسم چهارم که می‌رسیم شیرینی و حلاوت این بحث برایتان کاملاً روشن می‌شود منتهی از اول اگر بگوئیم این بحث‌ها چیست؟ ورود من الجانبین، اینها يك بحث‌های خیالی محض است واقعاً اینطور نیست بعد به نتیجه نخواهیم رسید.

[2] بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 55: الثالث۔ أن يكون الدليلان متكفلين لحكمين مقيدین بالعدم الفعلي للآخر۔ لا العدم اللولائي للآخر۔ إلا أنه لا يكون مقيداً بعدم المخالف مطلقاً، بل يكون كل منهما مقيداً بعدم حكم يمتاز ذلك الحكم على الحكم الأول في أنه ليس مقيداً بقيد الأول الذي يقتضي محكوميته للأول بل يكون هو الحاكم على الأول. و حينئذ يكون مقتضى دليل كل منهما وجوبه و لا يتقدم أحدهما على الآخر، لأن المفروض أن ما قيد بعدمه كل واحد منهما هو حكم يفرض امتيازاً عليه و ليس في شيء من الحكمين امتياز كذلك فلا يوجد حاكم في المقام، فيقع التعارض بينهما أو التزاحم.

[3] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 18: يا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلاَ مَالٍ وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يَكْمَلَ عَقْلُهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَغْنَى وَ مَنْ لَمْ يَفْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يَدْرِكِ الْغِنَى أَبَداً